

عزت نفس

ابوالفضل یغمایی

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ؛^۱
عزت مخصوص خدا و رسولش و مؤمنان است.

مفهوم شناسی

عزت و عزیز در لغت به معنای قدرت شکستناپذیر است.^۲ در قرآن ۹۲ بار خداوند با صفت «عزیز» که به معنای شکستناپذیر مطلق است، یاد شده است. عزت در مورد انسان نیز از همین ریشه سرچشمه می‌گیرد و به معنای حفظ آبرو و شخصیت و عدم کرنش و در یوزگی در برابر صاحبان زر و زور و تزویر است که نوعی شکستناپذیری در برابر آنهاست.

تفسیر آیه

در اسلام به عواملی که موجب عزت و کرامت و شرافت می‌شود، دستور داده شده و از هرگونه عاملی که باعث ذلت و زبونی می‌گردد، به شدت نهی شده است؛ مثلاً در قرآن می‌خوانیم:

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛^۳

خداوند هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است.

۱. منافقون، ۸.

۲. فیومی، مصباح المنیر، ص ۴۰۷.

۳. نساء، ۱۴۱.

فقیهان و محققان اسلام همواره در طول تاریخ، برای نفی سلطه بیگانگان و کسب عزت اسلامی، به این آیه استدلال کرده و می‌کنند.

این آیه در ضمن این‌که به مسلمانان، امید می‌بخشد و آنها را دعوت به مبارزه با سلطه‌پذیری در برابر بیگانگان می‌کند، با بیانی هشداردهنده و قاطع، مسلمانان را به حفظ عزت و استقلال فرا می‌خواند.

یکی از کارهای منافقان این بود که با دشمنان رابطه برقرار کنند و از طریق بیگانگان به عزت جامعه اسلامی آسیب برسانند. خداوند پس از آن‌که آنها را به عذاب شدید هشدار داده، روش آنان را چنین افشا می‌کند:

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُلِّبْتُمْ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا^۱

همان‌ها [منافقان] که کافران را به‌جای مؤمنان دوست خود می‌گزینند آیا می‌خواهند از کافران کسب عزت و آبرو کنند، با این‌که همه عزت‌ها مخصوص خداست.

از حوادث تکان‌دهنده تاریخ، ماجرای توطئه منافقان به سرپرستی عبدالله بن ابی است، که در سال ششم هجرت پس از بازگشت از جنگ بنی‌المصطلق، بر اثر حادثه‌ای که میان مهاجران و انصار در کنار چاه رخ داد، عبدالله بن ابی از فرصت سوءاستفاده کرده، به کمک انصار پرداخت گفتار زشتی بر زبان راند؛ از جمله گفت: «وقتی به مدینه رسیدیم، ما عزیزان، ذلیلان را (یعنی پیامبر ﷺ و مؤمنان را) از مدینه اخراج می‌کنیم».

در ردّ او و پیروانش، سوره منافقین نازل شد، که در آیه هشتم این سوره می‌خوانیم: منافقان می‌گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند (در حالی که عزت مخصوص خدا و رسولش و مؤمنان است، ولی منافقان نمی‌دانند). «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ».

پیامبر ﷺ از توطئه منافقان آگاه شد و برای عبدالله بن ابی پیام داد که آیا تو چنین گفته‌ای؟ او از ترس منکر شد... سرانجام وقتی که سپاه اسلام به مدینه شد، پسر عبدالله بن ابی که مسلمانی قاطع بود، سر راه پدر را گرفت و گفت: «سوگند به خدا، جز به اجازه رسول خدا ﷺ نمی‌توانی وارد مدینه شوی و امروز می‌فهمی که عزیز و ذلیل کیست؟» عبدالله بن ابی از طریق

فضائل اخلاقی: عزت نفس / ۲۱۳

شخصی، برای پیامبر ﷺ پیام فرستاد و با کمال ذلت، از آن حضرت خواست که از دست پسرش نجات یابد. پیامبر ﷺ برای پسر عبدالله بن ابی پیام داد: «بگذار پدرت وارد شهر شود». او نیز با اجازه پیامبر ﷺ اجازه داد. عبدالله بن ابی با حالت ذلت و دريوزگی وارد شهر شد و از این حادثه چند روزی گذشت که دق مرگ شد و از دنیا رفت.^۱

به این ترتیب، عزت مسلمانان و ذلت منافقان آشکار گردید. این ماجرا بیانگر آن است که مسلمانان همواره باید از حریم عزت و شرافت خود دفاع کنند و مایه ذلت معاندان و دشمنان بدخواه گردند.

پیام‌های آیه

۱. خداوند پیروزی و عزت مؤمنان را به شرط مؤمن ماندن تضمین کرده است.
۲. عزت در انحصار خدا، پیامبر و مؤمنان است.
۳. به باوه‌سرایی دشمن پاسخ دهید و به کسانی که خود را عزیزترین مردم و پیامبر را ذلیل‌ترین می‌پندارند بگویید: عزت تنها برای خدا و پیامبرش و مؤمنان است و بس.^۲

آیات و عناوین مرتبط

آثار عزت: آمرزش: (مائده، ۱۱۸)؛ اتحاد: (بقره، ۲۰۸ - ۲۰۹)؛ اجابت دعا: (غافر، ۷ - ۸)؛ استغفار: (ممتحنه، ۴ - ۵)؛ استقامت: (بروج، ۷ - ۸)؛ الفت: (انفال، ۶۳)؛ امداد خدا: (احزاب، ۱۱ و ۲۵)؛ انفاق: (تغابن، ۱۲ - ۱۸).

موانع عزت: دوستی کافران: (نساء، ۱۳۹)؛ سلطه شاهان: (نمل، ۳۴)؛ شرک: (یونس، ۶۵ - ۶۶)؛ ولایت کافران: (نساء، ۱۳۸ - ۱۳۹).

نشانه‌های عزت: تدبیر جهان: (آل عمران، ۵ - ۶)؛ خلقت: (زمر، ۵)؛ رازقیت: (شوری، ۱۹)؛ رحمت: (فاطر، ۲).^۳

مرزشناسی

مرز میان خصلت‌های ارزشی و ضد ارزشی بسیار باریک و ظریف است. از این‌رو، باید مرزها را شناسایی کرد تا ارزش و ضد ارزش جابه‌جا نشود؛ برای نمونه، برخی بر اثر ناآگاهی، عزت را با تکبر اشتباه می‌گیرند و یا به جای تواضع، کارهای ذلت‌بار انجام می‌دهند.

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۹۴، با اقتباس.

۲. قرآنی، تفسیر نور، آیه ۸، سوره منافقون.

۳. رفسنجانی، فرهنگ قرآن، ج ۲۰، ص ۳۶۱ و ۳۷۹.

روایت شده: یکی از ناآگاهان به امام حسین علیه السلام عرض کرد: در روش تو نوعی تکبر می‌بینم! حضرت در پاسخ فرمود: «بل فی عزّة»؛ بلکه در من عزّت وجود دارد. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «فلله العزّة ولرسوله وللمؤمنین»^۱؛ عزّت مخصوص خدا و رسولش و مؤمنان است. از این روست که به این موضوع هشدار شدید داده‌اند که پیش از انجام کارها، باید ردایل و فضایل و مرز میان آنها را شناسایی کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

رأس العلم التمييز بين الاخلاق، و اظهار محمودها و قمع مذمومها؛^۲

ریشه و سرچشمه علم و آگاهی، تشخیص و جدایی انداختن بین خوی‌های نیک از بد و آشکار ساختن صفات نیک و نابود کردن صفات زشت است.

الگوهای عزّت

امام حسین علیه السلام به عنوان نماد و نمونه عالی عزّت و شرافت و معلم بزرگ عزتمندی و پرهیز از هرگونه ذلّت و خواری شناخته شده است؛ نهضت عظیم کربلا و بیعت نکردن او با یزید و یزیدیان و ایستادگی‌اش تا سر حدّ شهادت، شاهدهی گویا، عینی و فراموش نشدنی بر این مطلب است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

إنّ الحسين بن علي... مصباح الهدى وسفينة نجاة وإمام خير وبمن وعزٌّ وفخر؛^۳

حسین بن علی علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای سعادت و خجستگی و امام عزّت و افتخار است.

امام حسین علیه السلام در شدیدترین شرایط، شهادت سخت خود و یارانش را پذیرفت و با موضع‌گیری قاطع، بیعت ذلّت‌بار با یزید را رد کرد و فرمود:

موت فی عزّ خيرٌ من حياة فی ذلٌّ؛^۴

مرگ با عزّت بهتر از زندگی ذلّت‌بار است.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۸.

۲. آمدی، غررالحکم، ترجمة محمدعلی انصاری، ج ۱، ص ۴۱۳.

۳. صدوق، عیون اخبارالرضا(ع)، ج ۱، ص ۶۰.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

فضائل اخلاقی: عزت نفس / ۲۱۵

امام علیؑ در روز عاشورا در برابر فشار شدید و طاقت‌فرسای دشمن بی‌رحم، فرمود:
آگاه باشید فرومایه پسر زنازاده، مرا میان دو راهی مرگ و پذیرفتن ذلت بیعت،
مخیر ساخته و هیئات منّا الذلّة؛ حاشا از ما که زیر بار ذلت برویم، خدا و
رسولش ما را از ذلت‌پذیری نهی کرده‌اند؛ هم‌چنین مؤمنان و پرورده‌های
دامن‌های پاک و اندیشه‌های بلند و شخصیت‌های بزرگ و غیور، نخواستند
که ما اطاعت ذلت‌بار فرومایگان پست را بر کشته‌شدن شرافتمندانه در قربان‌گاه
مردان بلندهمت، ترجیح دهیم و لباس ذلت بپوشیم.^۱

آن زاده شرف و عزت، در روز عاشورا فریاد می‌زد:

الموت خیر من رکوب العار والعار أولى من دخول النار^۲

مرگ بهتر از ننگ ذلت در برابر یزید است و ننگ (ظاهری شکست) بهتر از ورود به آتش
دوزخ می‌باشد.

حضرت امام خمینی(قده) به عزت مسلمانان بسیار اهمیت می‌داد و می‌فرمود:
وقتی عکس محمدرضا شاه معدوم را در برابر فلان رئیس‌جمهور آمریکا، که آن
طور ذلیلانه در مقابل او ایستاده بود دیدم، بسیار ناراحت شدم، و تلخی این
منظره هنوز برای من باقی است که شاه مملکت اسلامی در برابر کافر
خدانشناس، این‌طور اظهار کوچکی کند.^۳

کوبنده‌ترین سخنرانی امام خمینی(ره) در قم در سال ۴۳، که به دستگیری و تبعید ایشان
منجر شد، بر ضد لایحه ذلت‌بار کاپیتولاسیون بود؛ لایحه ننگینی که عزت ایران و ایرانیان
مسلمان را زیر چکمه دیکتاتوری آمریکا قرار می‌داد. امام عزتمند در برابر این قانون ننگین
بپاخاست و سرانجام نگذاشت چنین لایحه‌ای تصویب شود و آن را به زباله‌دان تاریخ افکند.

عوامل و موجبات عزت

۱. اطاعت خدا

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خدای تعالی هر روز می‌فرماید: من پروردگار عزیز شما هستم؛ پس
هر که خواهان عزت دو جهان است باید که از خدای عزیز فرمان برد.»^۴

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۵.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۸.

۳. ستوده، پایه‌های آفتاب، ج ۲، ص ۲۳۵.

۴. قال رسول الله ﷺ: «إن الله تعالى يقول كل يوم أنا ربكم العزيز ممن أراد عز الدارين فليطع العزيز» (ری شهری،
ترجمه میزان الحکمه، ج ۸، ش ۱۲۸۳۹، ص ۳۷۳۹).

۲. ترک گناه

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که می‌خواهد بی‌آن که ایل و تباری داشته باشد عزتمند باشد، باید از خواری گناه به عزت اطاعت خدا درآید».^۱

۳. چشم طمع به مردم نداشتن

امام صادق علیه السلام فرمود: «عزت، پیوسته بی‌قراری می‌کند تا آن که به خانه‌ای درآید که اهل آن چشم طمع به دست مردم نداشته باشند و در آن جا مستقر می‌شود».^۲

۴. انصاف

امام علی علیه السلام فرمود: «بدانید هر کس با مردم با انصاف رفتار کند، خداوند جز به عزت او نیفزاید».^۳

۵. تواضع و شکسته‌نفسی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «سه چیز است که خداوند به سبب آنها جز به خیر و خوبی نمی‌افزاید؛ افتادگی، که خداوند به سبب آن جز به بلندمرتبتگی نمی‌افزاید. شکسته‌نفسی، که خداوند به سبب آن جز به عزت نمی‌افزاید و مناعت طبع، که خداوند به سبب آن جز به بی‌نیازی نمی‌افزاید».^۴

۶. توکل

امام باقر علیه السلام فرمود: «بی‌نیازی و عزت، در دل مؤمن در حرکتند و چون به نقطه‌ای که در آن توکل است رسیدند، در آن جا مستقر می‌شوند».^۵

۷. نگاه‌داری زبان

امام کاظم علیه السلام فرمود: «زبان‌ت را نگاه‌دار تا عزیز شوی».^۶

۱. قال الإمام الصادق (ع): «من أراد عزاً بلا عشيرة وغنى بلا مال وهيبة بلا سلطان فليقل من ذلّ معصية الله إلى عزّ طاعته» (ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۸، ش ۱۲۸۴۰، ص ۳۷۳۹).

۲. ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۸، ش ۱۲۸۵۴، ص ۳۷۴۰.

۳. قال الإمام علی (ع): «ألا إنه من ينصف الناس من نفسه لم يزد الله إلّا عزاً» (ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۸، ش ۱۲۸۵۸، ص ۳۷۴۱).

۴. ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۸، ش ۱۲۸۶۱، ص ۳۷۴۳.

۵. قال الإمام الباقر (ع): «الغنا والعزّ يجولان في قلب المؤمن فإذا وصلا إلى مكان فيه التوكل أوطناه» (ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۸، ش ۱۲۸۶۲، ص ۳۷۴۳).

۶. ری شهری، ترجمه میزان الحکمه، ج ۸، ش ۱۲۸۶۳، ص ۳۷۴۳.

۸. در اختیار خود بودن

امام کاظم علیه السلام فرمود: «زمام اختیار خودت را به دست مردم مسپار که دلیل می شوی».^۱

۹. تسلط بر خشم

امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ بنده‌ای خشم خود را فرو نخورد مگر این که خداوند عزوجل بر عزت او در دنیا و آخرت افزود».^۲

۱۰. صبر

امام باقر علیه السلام فرمود: «هر که در برابر مصیبتی شکیبایی ورزد، خدای عزوجل بر عزتش بیفزاید».^۳

۱۱. پاکی

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که از بدی پاک شد، به عزت دست یافت».^۴

۱۲. قناعت

امام علی علیه السلام فرمود: «قناعت به عزت می‌انجامد».^۵

۱۳. دوری از مواهب دنیا

امام علی علیه السلام فرمود: «هر که از دهشت‌های دنیا دست شست، عزت یافت».^۶

۱۴. جهاد

خداوند... و جهاد را برای عزت بخشیدن به اسلام واجب فرمود.^۷

۱. همان، ص ۳۷۴۳.

۲. همان، ش ۱۲۸۶۶، ص ۳۷۴۳.

۳. همان، ش ۱۲۸۶۷، ص ۳۷۴۳.

۴. همان، ش ۱۲۸۶۸، ص ۳۷۴۳.

۵. همان، ش ۱۲۸۷۱، ص ۳۷۴۳.

۶. همان، ش ۱۲۸۷۰، ص ۳۷۴۳.

۷. همان، ش ۱۲۸۷۴، ص ۳۷۴۳.

حکایت

۱. نصیحت زاهد

گرمی هوای تابستان شدت کرده بود. آفتاب بر مدینه و باغ‌ها و مزارع اطراف مدینه به شدت می‌تابید. در این حال مردی به نام محمد بن منکدر که خود را تارک دنیا می‌دانست، تصادفاً به نواحی بیرون مدینه آمد. ناگهان چشمش به مرد درشت‌اندامی افتاد که معلوم بود در این وقت برای سرکشی و رسیدگی به مزارع خود بیرون آمده و به سبب چاقی و خستگی به کمک چند نفر از بستگانش که اطرافش هستند راه می‌رود.

با خود اندیشید گفت: این مرد کیست که در این هوای گرم خود را مشغول ساخته است؟! نزدیک‌تر شد، عجب! این مرد محمد بن علی بن الحسین، امام باقر علیه السلام است! دیگر این مرد شریف چرا دنیا را پی‌جویی می‌کند؟! لازم شد نصیحتی بکنم و او را از این روش بازدارم.

نزدیک آمد و سلام کرد. امام باقر علیه السلام نفس‌زنان و عرق‌ریزان پاسخ سلام او را داد. محمد بن منکدر گفت: آیا سزاوار است مرد شریفی چون شما در طلب دنیا بیرون بیاید، آن هم در چنین وقتی و در چنین گرمایی، به‌ویژه با این اندام که حتماً باید متحمل رنج فراوانی بشوید؟! اگر خدای نخواستہ در چنین حالی مرگ، شما را فرا رسد، چه وضعی برای شما پدید خواهد آمد؟! شایسته شما نیست که دنبال دنیا بروید و با این تن در این روزهای گرم متحمل رنج و زحمت بشوید؛ نه، نه، شایسته شما نیست.

امام باقر علیه السلام دست‌ها را از دوش کسان خود برداشت و به دیوار تکیه کرد و فرمود: «اگر مرگ من در همین حال برسد، در حال عبادت و انجام وظیفه از دنیا رفته‌ام؛ زیرا این کار عین طاعت و بندگی خداست. خیال کرده‌ای که عبادت منحصر به ذکر و نماز و دعاست. من زندگی و خرج دارم، اگر کار نکنم و زحمت نکشم، باید دست حاجت به سوی تو و امثال تو دراز کنم. من در طلب رزق می‌روم که احتیاج خود را از کس و ناکس سلب کنم. وقتی باید از فرارسیدن مرگ، ترسان باشم که در حال معصیت و خلاف‌کاری و تخلف از فرمان الهی هستم، نه در چنین حالی که در حال اطاعت امر حق هستم که مرا موظف کرده باری بر دوش دیگران نباشم و رزق خود را خود به دست آورم». زاهد (محمد بن منکدر) با خود گفت: عجب اشتباهی کرده بودم! می‌خواستم او را نصیحت کنم، اکنون متوجه شدم که خودم در اشتباه بوده‌ام و احتیاج به نصیحت داشته‌ام.^۱

۱. مطهری، داستان راستان، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۲.

۲. اسکندر و دیوژن

همین که اسکندر (پادشاه مقدونی) به فرماندهی و پیشوای کل یونان در لشکرکشی به ایران انتخاب شد، از همه طبقات برای تبریک نزد او آمدند؛ اما دیوگنس (دیوژن)، حکیم معروف یونانی که در کورینت به سر می‌برد، به او توجهی نکرد. اسکندر شخصاً به دیدار او رفت. دیوژن که از حکمای کلبی یونان بود (شعار این دسته، قناعت، استغنا، آزادمثی و قطع طمع است) در برابر آفتاب دراز کشیده بود. چون حس کرد جمع فراوانی به سوی او می‌آیند، کمی برخاست و چشمان خود را به اسکندر که با جلال و شکوه پیش می‌آمد، خیره کرد؛ اما هیچ فرقی میان اسکندر و یک مرد عادی که به سراغ او می‌آمد، نگذاشت و شعار استغنا و بی‌اعتنایی را حفظ کرد. اسکندر به او سلام کرد و گفت: اگر از من تقاضایی داری، بگو. دیوژن گفت: یک تقاضا بیشتر ندارم؛ من داشتم از آفتاب استفاده می‌کردم، تو اکنون جلوی آفتاب را گرفته‌ای، کمی آن طرف‌تر بایست!

این سخن در نظر همراهان اسکندر خیلی حقیر و ابلهانه آمد. با خود گفتند: عجب مرد ابله‌ی است که از چنین فرصتی استفاده نمی‌کند؛ اما اسکندر که خود را در برابر مناعت طبع و استغنا نفس دیوژن حقیر دید، سخت در اندیشه فرو رفت. پس از آن که به راه افتاد، به همراهان خود که فیلسوف را ریشخند می‌کردند، گفت: به راستی اگر اسکندر نبودم دلم می‌خواست، دیوژن باشم!

۳. پناهندگی به پرچم بیگانگان!

نقل است: آیه‌الله شهید شیخ فضل الله نوری در پاسخ سعدالدوله که نصب پرچم سفارت هلند را بر فراز خانه ایشان برای در امان ماندن شیخ شهید از خطر پیشنهاد می‌کرد، فرمود: آقای سعدالدوله! بیرق (پرچم) ما را باید روی سفارت اجنبی (بیگانه) بزنند، چه طور ممکن است صاحب شریعت به من که یکی از مبلغان احکام آن هستم، اجازه فرماید به خارج از شریعت آن پناهنده شوم، مگر قرآن نخوانده‌اید؟ جزء [آیات] محکومات است، می‌فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»^۱، مگر آیه «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ»^۲ را فراموش کرده‌اید؟ من راضی هستم که صد مرتبه زنده شوم و مسلمانان و ایرانیان مرا مثله (قطعه قطعه) کنند و بسوزانند؛ ولی پناهنده اجنبی نشوم و برخلاف امر شارع مقدس اسلام رفتار نکنم.^۳

۱. مطهری، داستان راستان، ج ۲، ص ۸۵ - ۸۶.

۲. «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.» (نساء، ۱۴۱).

۳. «یهود و نصارا را ولی [دوست و تکیه‌گاه خود] انتخاب نکنید.» (مائده، ۵۱).

۴. مردان علم در میدان عمل، ج ۴، ص ۳۳۲، به نقل از: مکتوبات و اعلامیه‌ها پیرامون شیخ شهید، ج ۲، ص ۳۶۲.

شعر

کسی گفت: شکر بخواه از فلان
به از جور روی تُرُشُ بردنم
که روی از تکبّر بر او سرکه کرد
که تمکین تن نور جان کاهدت
اگر هوشمندی عزیزش مدار
ز دوران بسی نامرادی بری
مصیبت بود روز نایافتن
چو وقت فراخی کنی معده تنگ
وگر درنیاید کشد بار غم
شکم پیش من تنگ بهتر که دل^۱

یکی را تب آمد ز صاحب‌دلان
بگفت: ای پسر تلخی مُردنم
شکر عاقل از دست آن کس نخورد
مرو از پی هرچه دل خواهدت
کند مرد را نفس اماره خوار
اگر هرچه باشد مرادت خوری
تنور شکم دم‌بدم تافتن
به تنگی بریزاندت روی رنگ
کشد مرد پرخواه بار شکم
شکم بنده بسیار بینی خجل